



## پیغام عشق

قسمت صد و نود و سوم





باسلام

برداشتی از برنامه، ۸۴۸

دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳

🧺 بیا ای عارف مُطرب، چه باشد گر ز خوش خوبی

چو شعری نور افشانی و زان اشعار برگویی؟

مولانا در این بیت انسانی که مرکزش عدم شده و فضای درونش گسترش یافته و به بی‌نهایت خدا زنده شده به شعری ستاره‌ای که بیست برابر خورشید نور دارد تشبیه می‌کند، در اینجا عارف به معنی انسانی ست که مرکزش را از هشیاری جسمی رها کرده و عدم کرده بنابراین تماماً من ذهنی را از بین برده و به زندگی تبدیل شده.

عارف کسی ست که ذات خود را می‌شناسد و می‌داند که من ذهنی نیست و این گذشته و آینده مجازی ست بنابراین به این لحظه ابدی حرکت کرده و در آنجا ساکن شده.

ما از جنسِ طرب یا شادی بی‌سبب هستیم، شادی بی‌سبب شادی ست که به علت چیزهایی که ذهنمان در بیرون نشان می‌دهد نیست، و از اعماق وجود ما می‌آید.

اصل ما شادی ست وقتی که از این من مجازی جمع می‌شویم و به اصلمان زنده می‌شویم بدون دلیل طربناک می‌شویم و این طرب را در کائنات پخش می‌کنیم.

می‌گویند، ای انسانی که در ذهنت گرفتار شدی می‌دانی که تو عارف مطرب هستی؟

مرکز تو نباید یک جسم کوچک باشد، بلکه باید شعری باشد که بیست برابر خورشید پر نور است، یعنی مرکز تو باید نور خدا را پخش کند.

دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۱۳



🌿 از آن چشم سیاه او، و زان زلف سه تاه او

الا ای اهل هندوستان، بیاموزید هندوی

ما اهل هندوستان یا فضای یکتایی هستیم و می‌خواهیم زندگی کنیم باید فضای درون را باز کنیم و با چشم او چشم عدم ببینیم و با عقل او پیچیدگی های زندگی را حل کنیم نه با عقل من ذهنی و اگر بخواهیم شهروند عالی فضای یکتایی بشویم در این صورت باید از چشم سیاه او، از دید او و عقل او چیزها را یاد بگیریم، نه از عقل من ذهنی یا از طریق تقلید از دیگران.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۳۷ و ۶۳۸

🌿 شهوت رنجور ساکن می بود

خاطر او سوی صحت می رود

🌿 چون ببیند نان و سیب و خربزه

در مصاف آید مزه و خوف بزّه

می‌گوید، اگر شهوت بیمار ساکن باشد، یعنی اگر انسان بیمار را تحریک نکنند، و چیزهایی که برای او ضرر دارد به او نشان ندهند، چون پرهیز می‌کند و نمی‌خورد حال او کم کم خوب می‌شود، ولی اگر نان و سیب و خربزه یا هر چیزی که برای او مضر است را ببیند در این صورت مزه آنها او را تحریک می‌کند و ترس گناه یا همانیده شدن با آنها و همینطور خوردن و ضرر آنها، اینها با هم مبارزه می‌کنند، پس یا شهوت و یا صبر و پرهیز یکی از اینها بر بیمار غالب می‌شود.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۳۹ و ۶۴۰

🌿 گر بود صبار، دیدن سود اوست

آن تهیج طبع سستش را نکوست



🌿 ورنه نباشد صبر، پس نادیده به

تیر، دور اولی ز مرد بی زره

وقتی انسان به وسیله جاذبه های این جهان تحریک می شود، این به هیجان آمدن برای من ذهنی سستش فایده دارد. طرح خدا این است که انسان وقتی به جهان می آید کمی همانیده شود و خدا این اختیار و قدرت را به او داده که صبر و پرهیز را یاد بگیرد، و از خدا کمک بگیرد تا همانیدگی ها را به او نشان بدهد و اگر بسیار صبر کننده باشد این صبر سبب تبدیل او می شود، ولی اگر صبر نداشته باشد بهتر است آن موضوع همانیده را نبیند، برای اینکه اگر کسی به زره صبر و پرهیز و شکر مجهز نباشد نمی تواند مرکزش را عدم کند، و مثل کسی که در جنگ لباس جنگی ندارد مورد اثابت تیر قضا قرار خواهد گرفت.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۱

🌿 چون ز گریه فارغ آمد گفت، رو

که تو رنگ و بوی را هستی گرو

گریه طاوس چنان عمیق و صادقانه بود که همه را به گریه انداخت، وقتی گریه اش تمام شد به آن حکیم گفت، برو تو با این جهان رنگ و بو همانیده هستی.

هشیاری رنگی ندارد وقتی ما به عنوان هشیاری همانیده می شویم حس وجود یا رنگ پیدا می کنیم و فکر هر همانیدگی در ما یک هیجان ایجاد می کند که بوی آن است، پس این جهان، جهان رنگ و بو یا جهان همانیدگی و دردها و هیجانات است.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۲

🌿 آن نمی بینی که هر سو صد بلا



سوی من آید پس این بال‌ها؟

طاوس می‌گوید، مگر نمی‌بینی که به خاطر همین بال‌ها صد بلا به سوی من می‌آید؟ بال‌های ما به عنوان طاوس در این جهان بال‌های مادی ست که با آنها همانیده هستیم، طاوس می‌گوید، دلیل اینکه من بال‌هایم را می‌کنم این است که نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم و با آنها همانیده نشوم.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۳ و ۶۴۴

ای بسا صیادِ بی‌رحمت مدام 🍌

بهر این پرها نهد هر سوم دام

چند تیر انداز بهر بال‌ها 🍌

تیر سوی من گشدد اندر هوا

ای بسا صیادِ بی‌رحم پیوسته برای این پرها برای من دام می‌گذارد، بنابراین تیر اندازهای مختلفی برای همین بال‌ها در هوا به سوی من تیر می‌اندازند. ما من ذهنی داریم و بیش از حد همانیده هستیم و خاصیت‌هایی داریم که به نمایش می‌گذاریم و برای آنها پز می‌دهیم و نمی‌دانیم که این کار به نفع ما نیست و ما را در معرض تیرهای گوناگون قرار خواهد داد.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۴۵ و ۶۴۸

چون ندارم زور و ضبطِ خویشتن 🍌

زین قضا و زین بلا و زین فتن

پس هنر، آمد هلاکت خام را 🍌

کز پی دانه، نبیند دام را



طاوس می گوید، چون من عمل واهمانش را بلد نیستم نمی توانم جلوی قضا و بلا و فتنه را بگیرم، یک خاصیتِ خوبِ یک هنر یک فضیلت برای من ذهنی خام سبب محرومیت از معنویت و مردن در من ذهنی خواهد شد.

اگر کسی هنری دارد که در آن مهارتِ زیادی دارد و اگر من ذهنی داشته باشد از آن کانال به هلاکت خواهد افتاد، کسی که روی خودش کار کرده و همانیدگی هایش را کم کرده و مرکزش را بیشتر عدم می کند، خام نیست، انسانی که من ذهنی دارد به سوی دانه و یا همانیدگی می رود و می خواهد با بیشتر کردن همانیدگی جلوه گری کند، بنابراین دام را نمی بیند، دانه می تواند چشم را نابینا کند و عقل و هوش را از کار بیندازد.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

🌱 اختیار آن را نکو باشد که او

مالکِ خود باشد اندر اتقوا

اتقوا یعنی بترسید، تقوا پیشه کنید، پرهیزید، یعنی از همانیدگی پرهیزید و چیزی را در مرکزتان نگذارید.

مولانا می گوید، اختیار برای کسی خوب است که او صاحبِ خودش باشد، پرهیز در ذاتِ عدم است، بنابراین اگر کسی نمی تواند تسلیم شود و صبر و پرهیز داشته باشد، در اینصورت آن سلاح را ندارد، پس باید در اختیار داشتن کمی مواظب باشد. نگوید من اختیار دارم، بهتر است از راهنمایی بزرگی مثل مولانا استفاده کند.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

🌱 چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار

دور کن آلت، بینداز اختیار

و اگر توانایی حفظِ خود، یعنی پرهیز در تو نیست، مواظب باش و از این حقِ انتخاب و اختیار استفاده نکن، مگر اینکه دائماً مرکزت عدم باشد و عقل و قدرت و اختیار را از مرکز عدم بگیری.



حدیث:

در جایی که آدمی دشمنش درونی باشد هیچ گاه آسودگی بال ندارد مگر آن که با پناه جُستن به خدا از تقوی و پروا سپری دافع بسازد.

بوستان سعدی، بخش ۱

به خاک آفریدت خداوند پاک

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

چو گردن کشید آتش هولناک

به بیچارگی تن بینداخت خاک

چو آن سر فرازی نمود، این کمی

از آن دیو کردند، از این آدمی

بوستان سعدی، بخش ۴

بزرگان نکردند در خود نگاه

خدا بینی از خویشتن بین مخواه

بزرگی به ناموس و گفتار نیست

بلندی به دعوی و پندار نیست

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبر به خاک اندر اندازدت



بوستان سعدی، بخش ۶  
به عزت هر آنکو فروتر نشست  
به خواری نیفتد ز بالا به پست  
ندانی که برتر مقام تو نیست  
فروتر نشین، یا برو، یا بایست

سپاس از توجه همه عزیزان 🙏

فرزانه از همدان





به نام عشق و سلام بر شما پدر مهربان و عزیز و همه دوستان همراه.

برداشتی از داستان طاوس به عنوان « بیان آنکه هنرها و زیرکی‌ها و مال دنیا همچون پرهای طاوس عدو جان است ».

مولوی در مثنوی، دفتر پنجم ابیات ۶۴۸ الی ۶۵۹

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۸

پس هنر آمد هلاکت خام را

کز پی دانه، نبیند دام را

جناب مولانا در این بیت می‌فرمایند: اگر تو یک انسان خام باشی یعنی مرکزت عدم نشده و با دید من ذهنی‌ات عمل می‌کنی، هر هنر یا فضیلتی داری آنرا با دید من ذهنی‌ات می‌بینی و این فضیلت و هنر می‌توانند باعث هلاکت تو شوند. زیرا تو می‌توانی با آنها همانیده شوی و خودت را در آن هنرها جستجو کنی و آنها مثل دانه‌ای هستند که تو را به دام می‌اندازند و بدون آنکه متوجه شوی، گرفتار آسیب هایشان می‌گردد.

مثلاً اگر هنر موسیقی داری و با آن همانیده شوی، مردمی که تو را تایید و تشویق می‌کنند ممکن است غرور و تکبر را در تو بپرورانند و یا سطح توقع و انتظار را در تو تقویت کنند که باید در هر جایی یا موقعیتی مورد تایید و احترام مردم و اطرافیان قرار بگیری.

پس بهتر است که انسان راه پرهیز را در پیش گیرد و چیزی را در مرکزش نگذارد. آنوقت اختیارش در دست خودش قرار می‌گیرد و برای کسی که مالک نفس خود باشد این اختیار بسیار نیکوست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

اختیار آن را نکو باشد که او

مالک خود باشد اندر اتقوا



حال آیا در این داستان، طاوس قادر به پرهیز بود؟ اینکه با پرهایش خودنمایی نکند؟ البته که نه. و چون قدرت پرهیز را نداشت و مالک هوای نفس خود نبود، پس قدرت انتخاب درستی هم نداشت. ما چطور؟ آیا می‌توانیم از همانیده شدن با داشته‌هایمان بپرهیزیم و درست انتخاب کنیم؟

حال مولانای جان ما را راهنمایی می‌کند و حتی هشدار می‌دهد که اگر قدرت حفظ هوای نفس خود را نداری و نمی‌توانی از همانیده شدن بپرهیزی، هر ابزاری که باعث همانیدگی توست یعنی آنچه را که در مرکزت می‌گذاری و با آن برای خود و دیگران درد می‌سازی را دور بینداز و اختیار را هم بزار کنار. چون ممکن است درست آنرا بکار نبری و انتخاب صحیحی هم نداشته باشی. مثلاً اگر یک کانال تلویزیونی یا حتی در موبایل روی تو اثر مخرب دارد و قدرت نداری که خودت آنرا نبینی پس حذفش کن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار

دور کن آلت، بینداز اختیار

حال طاوس این بی‌اختیار بودن و تسلط نداشتن بر هوای نفس را در خود شناسایی می‌کند و می‌گوید: این پرها باعث خودنمایی و از دست دادن اختیارم می‌شوند. پس آنها را از بیخ می‌کنم تا به جان و روانم آسیب نرسد. ما چطور؟ آیا در چالشهای زندگی می‌توانیم بر هوای نفس خود مسلط باشیم و با خواسته‌های آن دست به هر کاری نزنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۱

جلوه‌گاه و اختیارم آن پر است

بر کنم پر را که در قصد سر است



ولی انسانی که صبر داشته باشد یعنی در برابر چالشها فضاگشایی کند و آن هنر یا فضیلتی که می تواند عامل همانش او باشد را هیچ فرض کند یعنی آنرا جدی نگیرد، در این صورت با وجود آن هنرها می تواند در شر و گرفتاری نیفتد.

ولی طاوس صبر نداشت و نتوانست زیبایی پر خود را نادیده بگیرد. او فکر می کرد این پرها از طریق دیگران برایش دردساز می شوند. آیا ما هم صبر نداریم و هنرهای خود را جدی می گیریم؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۲

نیست انگارد پر خود را صبور

تا پرش در نفکند در شرّ و شور

پس به انسان صبور که پذیرش دارد و پرهیز از همانیده شدن می کند، بگو پرش را نابود نکند، چون ضرری به او نمی رساند. حتی اگر تیر تایید و توجه مردم هم به سمتش ببارد، او سپر پرهیز را بکار می برد و مقاومت و قضاوت هم نمی کند و آسیبی نمی بیند.

پس این فضیلتها مثل پر طاوس می توانند بی ضرر باشند. ولی طاوس خودش متوجه این مطلب نبود. ما چطور؟ آیا مجن یا سپر را برای خود درست کردیم که جلوی جلوه گریها و منیتهای ما را بگیرد؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۳

پس زیانش نیست پر، گو: بر مکن

گر رسد تیری، به پیش آرد مجن

مجن: سپر

آیا ما هم مثل طاوس می توانیم اقرار کنیم چونکه صبر نداریم تا این زیبایی ها و هنرها را به معرض نمایش نگذاریم، این پرهای زیبا یا هنرهای ما می توانند دشمن ما شوند؟



زیرا ممکن است خود را برتر از دیگران ببینیم یا با دیگران مقایسه کنیم. مثلاً من نقاشی‌ام بهتر از فلانی است یا آشپزی او مثل آشپزی من نیست و من پزشک ماهرترم و غیره.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۴

لیک بر من پرّ زیبا دشمن ست

چونکه از جلوه گری صبریم نیست

طاوس می‌داند اگر صبر داشت و بر هوای نفسش مسلط بود و نفسش راهنمایش نمی‌شد، می‌توانست با قدرت اختیار و انتخاب درست خود بر شکوه و جلال خودش بیفزاید.

پس ما هم اگر این راه را در پیش بگیریم یعنی صبر و پرهیز داشته باشیم، می‌توانیم به خدا وصل شویم و با این حضور و انرژی و خردی که در آن لحظه دریافت می‌کنیم می‌توانیم کارهای مفید دیگری هم انجام دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۵

گر بُدی صبر و حفاظم راهبر

بر فزودی ز اختیارم کرّ و فر

اما طاوس می‌گوید: من مثل یک کودکم که زود با هر چیزی همانیده می‌شود و یا مثل مستی هستم که عقل درستی ندارد و ناظر بر ذهن و خواسته‌هایش نیست. پس مرتب در فتنه و بلا گرفتار می‌شوم. و شایسته نیست شمشیر را به دست من دهید. یعنی این فضیلتها و زیباییها مثل شمشیر برنده عمل می‌کنند و با آنها به خود و دیگران آسیب می‌زنم. و این مانع حضور یک انسان هم می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۶

همچو طفلم یا چو مست، اندر فتن



نیست لایق تیغ اندر دست من

اما اگر عقل طاوس مثل آفتاب نور ده بود یعنی قدرت شناسایی به او می‌داد، می‌فهمید که کندن پرهایش چاره دردش نبود. بلکه آن پرها و زیبایشان را در مرکزش نمی‌گذاشت و می‌بایست از این همانیده شدن پرهیز می‌کرد تا خودش را در امان نگه دارد. ولی او گفت: من عقل نور ده ندارم و صلاح خودم را هم درست تشخیص نمی‌دهم. پس چرا همانیدگی‌هایم را در چاه نندازم؟

حال آیا ما هم از عقل تابان و خرد الهی که از مرکز عدم شده می‌آید بهره‌مند هستیم تا با قدرت و اختیار با چیزهای آفل این جهان و هنر و فضیلت‌های خود همانیده نشویم و برای خود و دیگران درد ایجاد نکنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۸

عقل باید نور ده چون آفتاب

تا زند تیغی که نبود جز صواب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۹

چون ندارم عقل تابان و صلاح

پس چرا در چاه نندازم سلاح؟

با سپاس از شما پدر بزرگوار و همه عزیزان بویژه کودکان عشق.

مهردادخت هستیم از چالوس



با سلام

برداشتی از برنامه ۸۴۸ و ۸۴۹

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم بیت ۶۴۱

پاسخ گفتن طاوس آن سایل را

در داستان طاوس متوجه شدیم که طاوس که نماد ما انسانهاست، پرها و میله‌های خود را به عمد می‌کند. در حالیکه میله‌های خود را می‌توانیم وسیله‌ای برای رسیدن به حضور استفاده کنیم و تنها ایمن آباد که همان مرکز عدم هست ما را در این راه می‌تواند در امان نگه داره و قادر به خواندن قرآن درونمان کنه. وقتی طاوس متوجه حقیقت شد از روی صدق دل چنان به گریه افتاد که همه را به گریه انداخت.

مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۴۱ و ۶۴۲

چون ز گریه فارغ آمد گفت: رو

که تو رنگ و بوی را هستی گرو

آن نمی‌بینی که هر سو صد بلا

سوی من آید پی این بال‌ها

طاوس در جواب اون حکیم میگه: این جهان، جهان هم هویت شدگیها و هیجان‌ات هست. آیا نمی‌بینی که صدها تیر بلا بصورت تایید و توجه به خاطر زیباییهایی که دارم به سمتم پرتاب میشه؟ و همین زیبایها دام من شده، دام تایید، دام توجه.

مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۴۵ و ۶۴۶

چون ندارم زور و ضبط خویشتن



زین قضا و زین بلا و زین فتن

آن به آید که شوم زشت و کریه

تا بوم ایمن درین کُھسار و تیه

قدرت پرهیز و زور معنوی ندارم که هم هویت نشوم، و این تایید و توجه ها تبدیل میشه به تیر قضا و بلا و بصورت ریب المنون وارد زندگیم میشه. پس بهتر که زشت و کریه بشوم تا در امان من ذهنی خودم و دیگران بمانم.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۷

این سلاح عجب من شد ای فتی

عجب آرد مُعْجَبانِ را صد بلا

این زیبایییم که با اون هم هویت شدم باعث غرور و کبر و هلاکتیم شده.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۸

پس هنر آمد هلاکت خام را

کز پی دانه نبیند دام را

پس هر هنری که ما داشته باشیم، و یا حتی زیبایی ما ثروت ما یا شغل مهمی را که داریم، دام ما می تواند بشه اگه با اونها هم هویت بشویم.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

اختیار آن را نکو باشد که او

مالک خود باشد اندر اتقوا



ولی اگه توان پرهیز کردن و هم هویت نشدن با تمام امکانات داده شده توسط خداوند را داشته باشیم، این برای ما بعنوان اختیار، می تونه یک وسیله خوبی باشه در جهت درست استفاده کردن، که هم به خودمان و هم دیگران را کمک کنیم.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار

دور کن آلت، بینداز اختیار

ولی اگه نمی توانی که هم هویت نشوی و شغل مهمی را که داری که می توانی از اون سواستفاده کنی، دور شو، و از قدرت اختیارت استفاده نکن، و در کارها با انسانهای همچون مولانا مشورت کن.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۱

جلوه گاه و اختیارم آن پر است

برگنم پر را که در قصد سر است

ولی اگه نمی توانم جلوی خودم را بگیرم که به مردم پز ندم از زیبایی خانه ام، از جوانیم و.. اختیار حضورم از من گرفته می شود.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۲

نیست انگارد پر خود را صبور

تا پرش در نفعند در شر و شور

خودم را انکار می کنم، صبر، پرهیز و درد هوشیارانه می کشم تا این امکانات دام من نشوند و منو در بدبختی هم هویت شدن نیاندازند.





مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۳

پس زیانش نیست پر، گو: بر مکن

گر رسد تیری، به پیش آرد مجن

در این صورت هست که این پرها زبانی به من نخواهند رساند. چرا که سپر صبر و پرهیز را استفاده می‌کنم.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۴

لیک بر من پرّ زیبا دشمنی ست

چونکه از جلوه‌گری صبریم نیست

ولی همین امکانت شده دشمنم چون نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم که به مردم پز ندم.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۵

گر بدی صبر و حفاظم راهبر

برفزودی ز اختیارم گرّ و فر

اگر صبر و پرهیز داشته باشم در برابر اتفاقات و فضاگشایی کنم از هم هویت شدن آنوقت از عقل و خرد زندگی می‌توانم

استفاده کنم و هدایت بشوم. در اینصورت از قدرت اختیار استفاده کردم در جهت هر چه بیشتر به حضور رسیدن.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۶

همچو طفلم، یا چو مست، اندر فتن

نیست لایق تیغ اندر دست من



و آگه از قدرت اختیارم که صبر و پرهیز است نمی‌توانم استفاده کنم در جهت هم هویت نشدن، مثل این می‌ماند که چاقویی را در دست یک بچه بدهی.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۷

گر مرا عقلی بُدی و مُنْزَجَر

تیغ اندر دستِ من بودی ظفر

ولی آگه عقل و خرد زندگی را در اثر فضاگشایی بتوانم در اختیار بگیرم و آنوقت همین قدرت اختیار و هنرها و امکانات مادی یک وسیله پیروزی در برابر من ذهنی می‌تواند باشد.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۸

عقل باید نُورده چون آفتاب

تا زند تیغی که نَبُود جز صواب

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۹

چون ندارم عقلِ تابان و صلاح

پس چرا در چاه نندازم سلاح؟

حالا که با عدم فضاگشایی اون خرد و دانش خدایی را بدست نیاوردم بس بهتره که این سلاح را در چاه بیاندازم و خودم را نجات بدم از هم هویت شدن.

مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۶۰ و ۶۶۱

در چه اندازم کنون تیغ و مِجَن



کین سلاحِ خصمِ من خواهد شدن

چون ندارم زور و یاری و سند

تیغم او بستاند و بر من زند

پس اختیار می‌کنم و تصمیم می‌گیرم که از این پرهام در جهت پز دادن استفاده نکنم. تکیه می‌کنم به اشعار بزرگان و مرکز عدم. در غیر اینصورت هنرم وسیله‌ای خواهد شد که من ذهنی علیه حضور خودم از اونها استفاده کنه.

مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۶۲ و ۶۶۳

رغمِ این نفس قبیحه‌خوی را

که نپوشد رو، خراشم روی را

تا شود کم این جمال و این کمال

چون نماند رو کم افتم در وبال

تا این نفس زشت روی من ذهنی نتواند روی حضورم را بپوشانه. دیگه من های ذهنی بهم تایید و توجه نخواهند داد اگه من این قدر جلوه‌گری نکنم. هنرهای خودم را در جهت پز دادن بکار نبرم، نیتیم اصلاح خودم باشه، نه فخر فروشی و سواستفاده کردن از موقعیت‌هام.

مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۶۶ الی ۶۶۸

چون ندیدم زور و فرهنگ و صلاح

خصم دیدم، زود بشکستم سلاح

تا نگردد تیغ من او را کمال



تا نگردد خنجرم بر من و بال

می گریزم، تا رگم جُنبان بُود

کی فرار از خویشتن آسان بُود؟

و چون قدرت پرهیز را در خودم ندیدم متوجه شدم و سلاحم را انداختم، تا همین هنرهام که با اونها هم هویت هستم تیغی در دست به کمال رساندن من ذهنی نباشه. هر چند که فرار از این تمایلات آسان نیست. تا وقتی از این من ذهنیم نبریدم آرام و قرار نخواهم داشت و دشمن خودم خواهم بود.

با احترام فریده از هلند 🌹



به نام خدا

سلام آقای شهبازی عزیز

🌹 اگر ما حرف نزنیم چه زبانی و چه ذهنی و سکوت کنیم آن ناطق که زندگی است حرف می زند.

اگر وقتی دیدی خدا از طریق ما حرف زد به من ذهنی نگاه نکن چون ادعا می کند که من این حرف را زدم و بین چه حرف های خوبی می زنی و چقدر با سواد و دانا هستم و به این طریق من ذهنی بیدار می شود و جلوی خرد و حرف زدن و عمل کردن زندگی را می بندد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت شماره ۲۴۰۲

روزن جانم گشادهست از صفا 🌹

می رسد بی واسطه نامه خدا 🌹

با تشکر فراوان از استاد شهبازی عزیز و دوستان

نیما از بیجار



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)